



سید مصطفی صابری | روزنامه نگار



در این روزها کنکور دیگر فقط یک آزمون نیست؛ یک وضعیت حساس است. خانه‌هایی که ساعتشان با زنگ مطالعه تنظیم می‌شود، نوجوانی که میان جزوه‌ها و تست‌ها نفس می‌کشد، مادری که جو ساکت خانه را حفظ می‌کند تا تمرکز فرزندش برهم نخورد و پدری که برنامه سفر خانواده را به تعویق انداخته تا بعد از کنکور. بیرون از خانه هم زندگی با تمام فشارش جریان دارد؛ قیمت‌ها بالا می‌رود، نگرانی‌ها روی هم تلنبار می‌شود، درست در همین شرایط، یک پیامک می‌آید: «پزشکی دیگر رویا نیست، قبولی فقط با ۹ میلیارد تومان». این جمله یک تبلیغ نیست، حتی یک رویا فروشی هم نیست. یک نشانه است؛ نشانه این که بخشی از جامعه بی تفاوت به آن چه برای دیگران اتفاق می‌افتد کم‌یاد گرفته رویاها را بخرد، نه بسازد. در این بین عده‌ای هم بدشان نمی‌آید از این مسیر کاسب شوند، پس رویاراز ذهن نوجوانی که شب تا صبح درس می‌خواند، برمی‌دارند و می‌گذارند روی میز معامله، کنار رقم‌ها و شرایط پرداخت. و انگار کسی هم قرار نیست از پیامدهای این قیمت‌گذاری بترسد. یک روز غافل بودیم و مافیای کنکور با استرسی و بران‌کننده، جیبش را پر کرد؛ با ایجاد ترس فروخت، با اضطراب معامله کرد، با آینده بازی کرد. حالا همان منطق در قامت تازهای برگشته است؛ با زبانی شبک‌تر، با وعده‌هایی گران‌تر، با مصرف‌بی‌ملاحظه؛ وژه‌هایی مثل رویا برای خودش. سوال این نیست که چه کسی می‌تواند ۹ میلیارد بدهد؛ سوال این است که وقتی چنین پیامکی عادی شود، باروان و اخلاق و اعتماد یک جامعه چه می‌کند؟

ضربه دقیق به روان جمعی

زمان ارسال این پیامک‌ها، خودش بخشی از پیام است؛ درست در روزهایی که اضطراب داوطلبان به اوج می‌رسد و خانواده‌ها میان امید و ترس معلق‌اند. در چنین لحظه‌ای، جمله‌ای مثل «پزشکی دیگر رویا نیست، فقط با ۹ میلیارد تومان» یک اطلاع‌رسانی ساده نیست؛ یک دستکاری آشکار در هیجان جمعی است. انگار کسی درست در مسیر خط پایان یک ماراتن، تابوایی نصب می‌کند و می‌نویسد راه میان‌بری هست که قیمت دارد. برای داوطلبی که ماه‌ها با نظم سخت و فشار روانی جلو آمده، این پیامک می‌تواند یک حس مخرب بسازد؛ «پس رقابت

بی‌فایده است چون بچه پولدارها راحت پزشکی می‌شوند». مقایسه شروع می‌شود، ترس از شکست بزرگ‌تر می‌شود و امیدوی که باید موتور تلاش باشد، به تردید تبدیل می‌شود. خانواده‌ها هم ناگهان در دام یک دوگانه فرساینده می‌افتند؛ یا باید با پولی که ندارند آینده بخرند، یا در نگاه فرزندشان مقصر به نظر برسند. این همان جایی است که پیامک، از یک مزاحمت تبلیغاتی عبور می‌کند و به مداخله‌ای در روان جمعی تبدیل می‌شود؛ مداخله‌ای که در دشرا نه فقط یک نفر، که یک نسل در سکوت تحمل می‌کند.

تخریب معنای رویا، تلاش و شایستگی

خطر اصلی پیامک در معنایی است که آرام‌آرام در ذهن جامعه می‌نشانند. «پزشکی دیگر رویا نیست» در ظاهر جمله‌ای امیدوارکننده به نظر می‌رسد، اما در واقع دارد معنای رویا را عوض می‌کند. رویا در معنای انسانی و تربیتی‌اش، چیزی است که با میل، پشتکار، تحمل سختی و رشد تدریجی ساخته می‌شود. وقتی همان رویا با یک عدد نجومی به بازار آورده می‌شود، دیگر با رویا طرف نیستیم؛ با کالا ظرفیم. کالایی که نه بر پایه شایستگی، بلکه بر اساس توان خرید توزیع می‌شود. در چنین روایتی، تلاش به حاشیه می‌رود. نوجوانی که سال‌ها درس خوانده، کم‌کم این پیام را می‌گیرد که طی کردن مسیر و تحمل دشواری‌اش، فضیلت ندارد؛ آن چه تعیین‌کننده است، قیمت نهایی است و پول تعیین‌کننده‌ترین متغیر در رسیدن

باز تولید نگاه «همه‌چیز با پول حل می‌شود»

این پیامک‌ها فقط یک «راه» نشان نمی‌دهند؛ یک نوع دیدگاه نادرست را عادی می‌کنند. جهان‌بینی‌ای که می‌گوید فاصله‌ها را نه با آموزش و فرصت برابر، بلکه با پول می‌شود پر کرد. وقتی در حساس‌ترین نقطه

پزشکی رویا نیست

قبولی در پزشکی/دندان/دارو با ۸.۵ میلیارد
ارسال 7
لغو ۱۱

Today 09:35

پزشکی رویا نیست!!

پزشکی/دندان/دارو 9میلیارد

پیراپزشکی 4م

ارسال 5

لغو 11

رقابت آموزشی، چنین پیشنهادی مثل یک گزینه رسمی روی میز می‌آید، پیام‌پنهان این است: اگر جاماندی، اگر کم‌آوردی، اگر مسیر سخت بود، مهم نیست؛ پول هست و همه چیز قابل جبران است. در این روایت، شکاف آموزشی دیگر یک مسئله درسی نیست که باید ترمیم شود؛ یک «بازار» است که باید از آن سود گرفت. این دقیقاً همان لحظه‌ای است که

از «خرید خدمت سربازی» تا «خرید رپوش پزشکی»

جامعه ما این منطق را یک بار تجربه کرده است؛ روزهایی که «خرید خدمت سربازی» به عنوان یک امکان قانونی جا افتاد و نابرابری را از سطح شعار، به سطح تجربه روزمره رساند. همان‌جا بود که یک پیام تلخ در ذهن خیلی‌ها ثبت شد: بعضی‌بارها را باید طبقات پایین‌تر به دوش بکشند، چون بقیه می‌توانند مسئولیت را بخرند. حالا همان منطق، با لباسی حساس‌تر و خطرناک‌تر برگشته است؛ البته که قبلاً هم در اشکال دیگری وجود داشت و همین خطرات را داشت، اما در حقیقت حالا قوی‌تر برگشته. این بار نه درباره یک وظیفه عمومی، بلکه درباره آینده سلامت مردم. پزشکی دقیقاً نقطه

تماس انسان با اضطراب، درد، امید و زندگی است. این جادِیگر فقط سرنوشت یک داوطلب یک خانواده مطرح نیست؛ پای کیفیت درمان، ایمنی بیمار و اعتماد عمومی به نظام سلامت در میان است. فروختن عدالت در سربازی، زخمی اجتماعی بود؛ اما فروختن عدالت در پزشکی می‌تواند زخمی انسانی باشد. جامعه‌ای که به خودش اجازه دهد در مسیر ورود به حرفه‌ای مثل پزشکی میان بر پولی تعریف کند، دیر یا زود باید پاسخ دهد: هزینه این میان‌بر را چه کسی می‌پردازد؟ فقط داوطلبان محروم، با بیماری که یک روز ناچار است جانش را به دست خریداران این رویا بسپارد؟

اثر مستقیم بر داوطلب: بی‌انگیزگی، خشم، سرخور دگی

بر چسب قیمت روی مقصد می‌چسبانند، طبیعی است که احساس بی‌عدالتی به احساس بی‌فایدگی تبدیل شود. داوطلبی که شب تا صبح درس خوانده، با خودش می‌گوید اگر یک نفر می‌تواند با ۹ میلیارد تومان از بخشی

برای داوطلبی که ماه‌ها و گاهی سال‌ها در یک مسیر فرساینده حرکت کرده، چنین پیامکی فقط خبر بد نیست؛ یک ضربه به معنای «قاعده بازی» است. وقتی وسط رقابتی که قرار بوده بر شایستگی بنا شود، ناگهان



از مسیر عبور کند، پس سهم من از این مسابقه چیست؟ فقط فرسودگی؟ این حس می‌تواند مستقیم روی روان اثر بگذارد. افت انگیزه، خشم فروخورده، دلزدگی از درس، نوعی درماندگی آموخته‌شده که می‌گوید هر چه تلاش کنیم، فواید جایی دیگر نوشته می‌شود. بعضی‌ها واکنش‌شان سکوت است، بعضی هاطغیان، بعضی‌ها هم بایک لیخند تلخ می‌گویند «اصلاً چه اهمیتی دارد؟» اما در همه این واکنش‌ها یک چیز مشترک است: ترک خوردن امید یک نسل.

نکته مهم این جاست که یک نوجوان یا جوان بالغ ممکن است در نهایت بفهمد چیزی که خریدنی است، ارزش واقعی ندارد؛ این که «رویا» اگر با پول جایگزین شود، بیشتر شبیه بر چسب است تا هویت. اما دانستن همیشه جلوی آسیب را نمی‌گیرد. حتی اگر داوطلب از نظر ذهنی قانع شود که راه خودش شریف‌تر است، بدن و روانش باز هم در زمین نابرابر فرسوده می‌شود. انتظار این که یک نوجوان ۱۸ ساله با چند جمله انگیزشی از کنار چنین نابرابری‌ای عبور کند، بیشتر شبیه پاک کردن صورت مسئله است تا دیدن واقعیت.

اثر بر خانواده‌ها: شرم، فشار، «والدگری بدهکار» و شکاف در خانه

از آن طرف، داوطلب هم در دوگانه‌ای تلخ گیر می‌کند: یا باید بار اضطراب خودش را نگه دارد تا خانواده‌اش را خرد نکند، یا خشمش را بیرون بریزد و خانه را متشنج‌تر کند. این جاست که یک پیامک تبلیغاتی، از بیرون به درون خانه نفوذ و روابط را دوباره تعریف می‌کند: رابطه‌ای که باید بر حمایت و امنیت بنا شود، آرام‌آرام به معامله «توان مالی/آینده» تبدیل می‌شود. خلاصه وقتی جامعه به خانواده‌ها القامی‌کند که بعضی آینده‌ها قیمت دارند، نتیجه‌اش فقط استرس بیشتر نیست؛ فرسایش اعتماد در کوچک‌ترین واحد اجتماعی است: خانه.

بین اعضای خانواده می‌شد. برای بعضی پدر و مادرها، این پیامک یک سازوکار مقایسه می‌سازد: خانواده‌های دیگر «می‌توانند»، ما «نمی‌توانیم». نتیجه‌اش فقط حسرت نیست؛ نوعی احساس بدهکاری دائمی است، انگار والدگری به پروژه تأمین «پول نجات» تقلیل پیدا می‌کند. مادری که تمام توان‌شان را گذاشته‌اند تا فرزندشان درس بخواند، ناگهان در نگاه خودشان نا کافی می‌شوند؛ و این نا کافی بودن، در فضای پر تنش کنکور، می‌تواند به تنش‌های زناشویی، سرزنش‌های پنهان و جنگ‌های کوچک روزمره تبدیل شود.

این پیامک فقط داوطلب را هدف نمی‌گیرد؛ مستقیم وارد خانه می‌شود و روی رابطه‌های خانوادگی سایه می‌اندازد. خانواده‌ای که همین حالا زیر فشار اجاره،

قسط، درمان و هزینه‌های روزمره نفس کم آورده، ناگهان با یک عدد روبه‌رو می‌شود که شبیه «قیمت» یک خانه متوسط در برخی کلان‌شهرهاست یعنی ۹ میلیارد تومان. همین جاست که شرم نادرست و کاذبی شروع می‌شود؛ نه شرم تنبلی، بلکه شرم بی‌پولی. شرمی که می‌تواند بی‌صدا و مزمن، عزت نفس والدین را نابود کند؛ همان‌طور که زمان خرید سربازی این موضوع باعث چالش‌های زیادی

وقتی جامعه به سلامت، آموزش و عدالت بدبین می‌شود

نیست، قبولی فقط با ۹ میلیارد تومان»، فقط یک خدمت ناعادلانه را تبلیغ نمی‌کند؛ بذربدبینی را در ذهن جامعه می‌کارد. این همان لحظه‌ای است که سرمایه اجتماعی فرسوده می‌شود. نوجوانی که فکر می‌کند رقابت عادلانه نیست، کمتر به قواعد جمعی باور می‌کند. خانواده‌ای که احساس می‌کند آینده خریدنی است، کمتر به نهادها اعتماد می‌کند. بیماری که این تبلیغات را می‌بیند، ممکن است فردا باتردید به رپوش سفید نگاه کند و با خودش بپرسد: این جایگاه، حاصل دانش است یا حاصل پول؟

خطر این پیامک‌ها فقط در رنجی نیست که به یک داوطلب یک خانواده وارد می‌کنند؛ خطر بزرگ‌تر، اثری است که بر اعتماد عمومی می‌گذارد. جامعه با نهاد های مهمش فقط از راه قانون ارتباط برقرار نمی‌کند؛ از راه باور هم ارتباط می‌گیرد. مردم باید باور داشته باشند که آموزش، هر چند بر نقض، هنوز نسبتی با شایستگی دارد؛ باید باور داشته باشند که نظام سلامت، هر چند گرفتار کاستی‌هاست، در اصل بر صلاحیت و مسئولیت بنا شده است. وقتی پیامکی با این صراحت می‌گوید «پزشکی دیگر رویا

یادی از دکتر شیخ عزیز

اگر کسی با پول «دکتر» شده باشد، آن هم با هزینه‌ای در حد ۹ میلیارد تومان، از او چه انتظاری می‌شود داشت؟ این‌جا مسئله قضاوت فردی نیست؛ منطق اقتصادی ماجراست. کسی که از ابتدا ورود به پزشکی را «سرمایه‌گذاری» دیده، طبیعی است که بعدتر هم طبابت را با همین زبان بفهمد: بازگشت سرمایه، بیشینه‌سازی درآمد، انتخاب مسیرهای کم‌در دستر و پر منفعت‌تر. در چنین منطقی، رفتن به مناطق محروم برای طرح نه یک تعهد اجتماعی، بلکه یک هزینه اضافی است؛

هزینه‌ای که باید دور زده شود، به تعویق بیفتد یا با رابطه و امتیاز و تبصره حل شود. حتی اگر قانون اورا مجبور کند، انگیزه‌اش برای ماندن و ساختن و نیست؛ حداقلی کار کردن هم هست؛ گذراندن دوره‌ها با کمترین درگیری، گرفتن نمره‌ها و تاییدیه‌ها به شکل صوری، و عبور از ایستگاه‌های آموزشی بدون آن کیفیتی که جان بیمار به آن وابسته است، احتمالاتی است که می‌توان در نظر گرفت.

از سوی دیگر، پزشکی که با منطق «پول داده‌ام تا به این جابرسم» وارد شده، بعید است در ادامه به الگوی پزشکان خیرخواهی مثل دکتر شیخ نزدیک شود؛ کسی که از نیازمندان پول نمی‌گرفت و شأن انسانی درمان را مقدم می‌دانست. نه چون انسان‌ها ذاتاً بد یا خوب‌اند؛ چون نقطه شروع، اخلاق حرفه‌ای را از «تعهد» به «طلبکاری» تبدیل می‌کند. و جامعه‌ای که طلبکاری را در نقطه ورود به پزشکی عادی کند، نباید از تجاری شدن درمان و سرد شدن رابطه پزشک و بیمار تعجب کند.